

دوفصلنامه علمی پژوهشی سلفی پژوهی ♦ سال یازدهم ♦ شماره ۲۱ ♦ بهار و تابستان ۱۴۰۴
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۴ ♦ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۴/۱۴ ♦ صفحات: ۷-۲۷

بازخوانی و نقد اجتهاد در اندیشه وهابیت

وحید پورعلی سرخه دیزج*

محمد حسن زمانی**

حسین رجبی***

چکیده

اجتهاد یکی از ارکان بنیادین پویایی فقه اسلامی است که همواره با شرایط دقیق و ضوابط علمی همراه بوده است. اما وهابیت با اولویت دادن به بازگشت مستقیم به قرآن و سنت و نقد رویکرد تقلید مذهبی صرف، در عمل به تقلیل و ساده‌سازی شروط اجتهاد گرایش یافته است. این رویکرد، اجتهاد را در منظومه فکری آنان عمدتاً به شناخت نصوص، قدرت ترجیح و تمییز حدیث صحیح فروکاسته است. این مقاله استدلال می‌کند که شروط اجتهاد در اندیشه وهابیت فاقد انسجام لازم است و با معیارهای اجتهاد ضابطه‌مند فاصله دارد. پیامد این رویکرد، صدور فتاوی متعارض، گسترش فتوای تکفیری، امکان سوءاستفاده سیاسی و در نهایت تضعیف وحدت اسلامی بوده است. بر این اساس، پژوهش حاضر بر ضرورت بازتعریف ضابطه‌مند اجتهاد تأکید می‌کند تا اجتهاد نه ابزار تفرقه و سوءاستفاده، بلکه ابزاری سازنده برای حل مسائل معاصر جهان اسلام باشد.

کلیدواژه‌ها: اجتهاد، وهابیت، محمد بن عبدالوهاب، تقلید، تکفیر، افراط‌گرایی، فقه مقارن.

* دانش آموخته سطح چهار موسسه بین‌المللی مطالعات اسلامی

vst1390@gmail.com

** گروه علوم قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول)

Mhzamani@yahoo.com

*** گروه مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

اجتهاد به‌عنوان محور پویایی فقه اسلامی، در مکاتب مختلف قرائت‌های متفاوتی یافته است. با ظهور محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم هجری، رویکردی مبتنی بر «اجتهاد آزاد» و بازگشت مستقیم به کتاب و سنت، بدون التزام به مذاهب اربعه، شکل گرفت. این پژوهش درصدد است نشان دهد چگونه ساده‌سازی شرایط اجتهاد در اندیشه وهابیت - که در آرای عالمان معاصری مانند ابن‌باز و ابن‌عثیمین و نیز در «فتاوی‌الجنة الدائمة» تداوم یافته - به «اجتهاد بی ضابطه» و پیامدهایی همچون تکفیر، افراط‌گرایی و تفرقه در جهان اسلام انجامیده است.

اگرچه پژوهش‌های متعددی به این موضوع پرداخته‌اند، اما شکاف‌های مهمی باقی است. در منابع فارسی، مقالاتی مانند «بازخوانی نگاه سلفیان به اجتهاد و تقلید» (فرمانیان و محیطی) و «اجتهاد از نگاه وهابیون» (محمدیان) عمدتاً به توصیف کلیات بسنده کرده و از تبیین معیارهای عینی و روشمند برای سنجش شروط اجتهاد غفلت ورزیده‌اند. در منابع عربی نیز، آثاری مانند «الوجیز فی اصول الفقه» (زیدان) بیشتر به تاریخچه انسداد و افتتاح باب اجتهاد پرداخته، «أضواء علی منهج السلف» (عبدالخالق) با رویکردی دفاعی، اجتهاد را عمومی دانسته و مرزگذاری روشنی بین ترجیح و اجتهاد قائل نشده، و «الإحکام فی اصول الاحکام» (بیطار) با وجود توصیه به بازگشت به نصوص، به معیارهای عملی احراز صلاحیت مجتهد نپرداخته است. حتی کتب اصولی معتبر مانند «اصول الفقه الاسلامی» (زحیلی) اگرچه چارچوب سنتی شروط اجتهاد را به‌خوبی صورت‌بندی کرده‌اند، اما به‌طور خاص به بررسی انطباق یا تعارض این چارچوب با قرائت وهابی نپرداخته‌اند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف پر کردن سه شکاف اصلی سامان یافته است: نخست، استخراج نظام‌مند شروط اجتهاد از متون اصیل وهابی؛ دوم، سنجش تطبیقی این شروط با معیارهای اجتهاد (مانند مقاصد الشریعة، ناسخ و منسوخ، اجماع و ملکه اجتهادی)؛ و سوم، تحلیل پیامدهای عینی این الگو مانند تکرر فتواهای متعارض و زمینه‌سازی برای سوءاستفاده‌های سیاسی. این پژوهش می‌کوشد با واکاوی این مبانی، نقش آن را به‌عنوان پشتوانه نظری جریان‌های افراطی روشن ساخته و گامی در جهت فهم

دقیق‌تری یکی از ریشه‌های بحران‌های معاصر جهان اسلام بردارد.

تعریف اجتهاد در لغت و اصطلاح

واژه «اجتهاد» در لغت به معنای بذل وسع و کوشش طاقت‌فرسا آمده است. ابن‌منظور (م ۷۱۱ق) اجتهاد را به معنای به کارگیری تمام توان و انرژی در پیگیری و رسیدن به یک هدف می‌داند.^۱ فیروزآبادی (م ۸۱۷ق) نیز آن را به کارگیری توان برای رسیدن به مطلوب معنا می‌کند،^۲ همچنین جوهری (م ۴۰۰ق) اجتهاد را به معنای سختی و به کارگیری توان و انرژی می‌داند.^۳

در اصطلاح اصولی، غزالی (م ۵۰۵ق) از علمای اهل سنت اجتهاد را به معنای به کارگیری تمام توان جهت فراگیری دانش احکام شرع می‌داند.^۴ از دیدگاه علامه حلی (م ۷۲۶ق) اجتهاد به معنای به کارگیری وسع و توان برای رسیدن به گمان به حکم شرعی می‌باشد.^۵ آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ق) در کفایة الأصول نیز همین تعریف را با تأکید بر «ظن معتبر» ذکر کرده است.^۶

پس می‌توان نتیجه گرفت که اجتهاد در لغت به معنای کوشش شدید و در اصطلاح فقهی به معنای بذل نهایت تلاش علمی برای دستیابی به حکم شرعی از ادله تفصیلی است.^۷

شروط اجتهاد در فقه اسلامی

فقهای مسلمان، شروط متعددی برای احراز مرتبه اجتهاد بیان کرده‌اند. ابن‌قدامة (م ۶۲۰ق) در روضة الناظر شناخت کتاب و سنت، اجماع، قیاس و شناخت حدیث صحیح از غیر صحیح را شروط اجتهاد معرفی می‌کند.^۸ شاطبی (م ۷۹۰ق) در

۱. ابن‌منظور، محمد، لسان العرب، ج ۳، ص ۴۰۸.

۲. فیروزآبادی، مجدالدین، القاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۴۹.

۳. جوهری، اسماعیل، الصحاح تاج اللغة، ج ۲، ص ۵۳۷.

۴. غزالی، محمد، المستصفی، ج ۲، ص ۳۵۹.

۵. علامه حلی، حسن، مبادئ الوصول، ج ۱، ص ۲۴۷.

۶. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الأصول، ج ۲، ص ۴۶۳.

۷. ر.ک: انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲؛ غزالی، محمد، المستصفی، ج ۲، ص ۳۵۰.

۸. ابن‌قدامة، عبدالله، روضة الناظر، ص ۵۳.



الموافقات تأکید می‌کند که مجتهد باید مقاصد شریعت را بشناسد،^۱ محقق حلی (م ۶۷۶ق) در معارج الأصول معرفت و شناخت کتاب و سنت، آگاهی از اجماعات و اقوال اصحاب را شرط اجتهاد می‌داند.^۲ در میان علمای شیعه معاصر، امام خمینی (م ۱۴۰۹ق) قائل است که اجتهاد فقط در صورت وجود قدرت بر استنباط از طریق ادله تفصیلی در تمامی ابواب فقه حاصل می‌شود.^۳ این سخت‌گیری‌ها نشان می‌دهد که اجتهاد همواره نیازمند ملکه‌ای علمی و تخصصی بوده است.

تقلید، اتباع و تبصر

علمای اصول، برای تفکیک مراتب عمل فقهی، میان تقلید، اتباع و اجتهاد تمایز نهاده‌اند. ابوالمعالی جوینی (م ۴۷۸ق) تقلید را چنین تعریف می‌کند: «قبول قول دیگران بدون دلیل.»^۴ ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) نیز میان «تقلید» و «اتباع» فرق می‌گذارد و می‌گوید: «اتباع آن چیزی است که دلیلی بر آن وجود دارد، اما تقلید قبول قول دیگران بدون دلیل می‌باشد.»^۵

این تمایز میان «اتباع» و «تقلید» در اندیشه وهابیت جایگاه کلیدی پیدا کرده است. آنان تقلید را به معنای پیروی کورکورانه از اقوال علما و مذاهب می‌دانند و آن را بدعتی می‌شمارند که مانع بازگشت به نصوص است؛ در مقابل، «اتباع» را همان التزام مستقیم به قرآن و سنت معرفی می‌کنند.^۶ از این منظر حتی اگر فرد در مرتبه‌ای پایین‌تر از اجتهاد مطلق باشد، باز هم موظف است بر اساس «دلیل» عمل کند و نه بر اساس «مرجعیت فقیه یا مذهب».^۷

همین تفاوت در نگاه، بنیان اصلی نقد وهابیت بر تقلید و تأکید آن‌ها بر نوعی اجتهاد فردی را شکل می‌دهد که در بخش‌های بعدی مقاله، مبنای اصلی تحلیل و نقد

۱. شاطبی، ابواسحاق، الموافقات، ج ۴، ص ۳۲۶.

۲. حلی، جعفر، معارج الأصول، ص ۲۰۰.

۳. خمینی، روح‌الله، الرسائل، ج ۲، ص ۴.

۴. جوینی، عبدالملک، البرهان فی أصول الفقه، ج ۲، ص ۸۳۲.

۵. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۲۰۳، ص ۲۰۳.

۶. ر.ک: سعدی، عبدالرحمن، القول السدید، ص ۱۴۵.

۷. عباد، عبدالمحسن، التحذیر من الآثار غیر المشروعة، ص ۵۴؛ اللجنة الدائمة للإفتاء، فتاوی اللجنة، ج ۵، ص ۲۹۱.

خواهد بود. این نگاه معاصر نشان می‌دهد که فقه اسلامی امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند اجتهاد ضابطه‌مند است. اما در نقطه مقابل، وهابیت بر ساده‌سازی اجتهاد اصرار دارد و همین امر زمینه‌ساز بحران‌هاست.

اجتهاد و تقلید در اندیشه وهابیت

پس از بررسی کلیت مسئله اجتهاد و تقلید، اکنون می‌توان به تحلیل دقیق‌تر ماهیت و شروط اجتهاد از منظر وهابیان پرداخت.

اجتهاد در نگاه وهابیت

محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۶ق) در آثار خود بر بازگشت مستقیم به قرآن و سنت و ردّ تقلید انحصاری از مذاهب اربعه تأکید دارد.^۱ این گزاره، چارچوبی را بنا می‌گذارد که در آن «اتباع مستقیم نص» به معیار کافی عمل فقهی تبدیل می‌شود و مرجعیت تاریخی مذاهب به حاشیه می‌رود. این مبنا در آثار و فتاوی وهابیان استمرار یافته است.^۲

سوالی که مطرح می‌شود این است که چگونه «اتباع نص» به ساده‌سازی شروط اجتهاد می‌انجامد؟ در ادامه به تحلیل این مسئله پرداخته خواهد شد:

۱. اگرچه در منظومه فکری وهابیت -مانند دیگر مذاهب اهل سنت- برای اجتهاد مراتبی از جمله «اجتهاد مطلق» و «اجتهاد ترجیح» قائلند، اما تعریف کمی و حداقلی از شروط لازم برای احراز این مراتب، موجب کاسته شدن از عمق مفهوم اجتهاد شده است. برای نمونه، هنگامی که ابن عثیمین قدرت بر نظر در ادله و ترجیح را مرز خروج از تقلید می‌داند،^۳ بدون آنکه ضوابط دقیق و مشترکی برای قدرت و ترجیح ارائه دهد، در عمل معیاری شخصی و سیال جایگزین شروط سنتی سنگین اجتهاد می‌شود. این امر، خودبستگی فرد در استنباط را تسهیل می‌کند.

۱. «ان الواجب علی کل مسلم اتباع ما جاء به الرسول، وأما أقوال العلماء فإن وافقت الدلیل قبلت، وإلا فهی مردودة». (علماء نجد الاعلام، الدرر السنیه، ج ۱، ص ۲۵۲).

۲. بن باز، عبدالعزیز، مجموع فتاوی ابن باز، ج ۴، ص ۲۹؛ بن عثیمین، محمد، الأصول، ص ۹۲؛ آلبانی، محمد، صفة صلاة النبی، ص ۱۲؛ اللجنة الدائمة للافتاء، فتاوی اللجنة، ج ۵، ص ۲۹.

۳. «إذا كان الطالب عنده قدرة على النظر في الأدلة و الترجيح فليس له أن يقلد». (بن عثیمین، محمد، الأصول، ص ۹۲).



۲. با آنکه در متون اصولی وهابیان، قواعدی چون ناسخ و منسوخ و عام و خاص مورد توجه نظری قرار گرفته است، اما در فرآیند استنباط و صدور فتوا، اولویت افراطی به «حدیث صحیح» داده می‌شود. این اولویت، که در شعار «الواجب اتباع الحدیث الصحیح»^۱ تبلور یافته، در مقام عمل باعث می‌شود آن شبکه پیچیده و مکمل قواعد استنباط، نقش کم‌رنگ‌تری در فرآیند اجتهاد ایفا کند. نتیجه این کاهش وزن قواعد تفسیری و مقاصدی، ضعف در عمق‌بخشی به فهم نص و افزایش شکنندگی در تصمیمات فتوایی است.

۳. اگرچه وهابیان به صورت نظری وجود شرایطی برای اجتهاد - حتی در مرتبه مجتهد متجزی - را انکار نمی‌کنند، اما در مقام تعریف و تبیین، به تقلیل و ساده‌سازی مفهوم «ملکه اجتهادی» می‌پردازند. در نگاه آنان، این ملکه - که مرکب از تسلط عمیق بر علوم متنوعی چون اصول، لغت، تاریخ فتاوی، اجماع و مقاصد است - عمدتاً به «آشنایی ابتدایی با زبان عربی»، «اطلاع از قواعد اصولی پایه» و «توانایی ترجیح ادله» فروکاسته می‌شود. این تقلیل‌گرایی، از جامعیت و عمق لازم برای پاسداری از جایگاه رفیع اجتهاد برخوردار نیست.

۴. اگرچه پدیده اختلاف آراء فقهی به خودی خود در همه مذاهب اسلامی - از جمله شیعه - وجود دارد، اما این امر در اجتهاد وهابیت دارای ویژگی‌های متمایزکننده‌ای است. این تمایز ریشه در نفی ساختار مذهبی نهادینه شده و برجسته‌سازی «اتباع فردی نص» دارد. بر خلاف نظام‌های فقهی که در چارچوبی مشخص عمل می‌کنند، فرآیند اجتهاد در وهابیت فاقد چنین چارچوب مهارکننده‌ای است. این امر نه تنها به تکرر آراء، بلکه به تکرر بی‌ضابطه و نامنسجم می‌انجامد که دامنه و شدت آن در مسائل مبتلا به اجتماعی و اعتقادی، پیامدهای وسیع‌تری دارد.^۲

۵. تقسیم‌بندی مجتهدین به مراتب مختلف (مانند مجتهد مطلق، مجتهد متجزی و مجتهد مرجح) از مبانی مشترک اصول فقه اهل سنت است و مختص به وهابیت نمی‌باشد. با این حال، آنچه رویکرد وهابی را در این زمینه متمایز می‌سازد، تعریف

۱. البانی، محمد، صفة صلاة النبی، ص ۱۲.

۲. ر.ک: بن باز، عبدالعزیز، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۲۹؛ اللجنة الدائمة للإفتاء، فتاوی اللجنة، ج ۵، ص ۲۹.

حداقلی و فاقد ضوابط عینی از شروط لازم برای احراز این مراتب - به ویژه مرتبه مجتهد مرجح - است. هنگامی که صرف «دارا بودن توانایی ترجیح» - بدون تبیین معیارهای دقیق برای سنجش این توانایی - به عنوان مرز خروج از تقلید تعیین می شود، در عمل شاهد کم رنگ شدن مرزهای بین مراتب اجتهادی و تورم عنوان مجتهد خواهیم بود. این وضعیت به نوبه خود به تکثر آرای متعارض و غیر منسجم در مسائل پرابتلا می انجامد. بدین سان، شعار «بازگشت مستقیم به قرآن و سنت» وقتی از شبکه علوم متمم و سازه های نهادی اجتهاد جدا می شود، عملاً به ساده سازی شروط اجتهاد و گشوده شدن باب اجتهاد بی ضابطه می انجامد.

۳-۲. وهابیت و تقلید

فقه اسلامی، تقلید را برای عوام لازم می دانست.^۱ اما در منظومه فقهی وهابیت، اگرچه شواهد تاریخی - مانند تصریحات موجود در «الهدية السنیه» «مذهبننا مذهب الامام احمد بن حنبل»^۲ - حاکی از پایبندی عملی بنیان گذاران وهابیت به مذهب حنبلی است، اما شعارهای ایدئولوژیک و گفتمان مسلط این جریان، مبتنی بر نفی صریح تقلید و مذهب گرایی بوده است. مفتیان و مبلغان وهابی به کرات «تبعیت انحصاری از مذاهب اربعه» را فاقد وجوب شرعی اعلام کرده اند؛ چنان که در فتاوی اللجنة الدائمة به صراحت به این مطلب اشاره شده است.^۳ ابن عثیمین نیز تقلید را حرام و فقط در حال ضرورت جایز می داند.^۴ این تناقض آشکار بین عمل نهادی (حنبلی مذهبی) و گفتمان رسمی (ضد مذهب) یک دوگانگی ساختاری ایجاد کرده است: از یک سو، مشروعیت سنتی خود را از مذهب حنبلی وام می گیرند و از سوی دیگر، با شعار «بازگشت به نص» هرگونه چارچوب نهادینه مذهبی را تضعیف می کنند. این وضعیت متناقض در عمل به

۱. ابن قدامه، عبدالله، المغنی، ج ۱، ص ۲۹۶؛ علامه حلی، حسن، مبادئ الوصول، ص ۹۰؛ نووی، یحیی، المجموع شرح المذهب، ج ۱، ص ۵۶؛ سرخسی، شمس الدین، المبسوط، ج ۱۰، ص ۱۴۵.

۲. سحمان، سلیمان، الهدیه السنیه، رساله پنجم.

۳. «لیس اتباع المذاهب الأربعة واجباً و انما الواجب اتباع ما قام علیه الدلیل». (اللجنة الدائمة للإفتاء، فتاوی اللجنة، ج ۵، ص ۲۹).

۴. «التقلید حرام ولا يجوز الا للضرورة... ولا يجوز للمسلم أن یأخذ قول غیره بلا دلیل». (بن عثیمین، محمد، شرح الاصول، ص ۲۴۵).

تضعیف همان مکانیزم‌های نظارتی درون مذهبی انجامیده که طی قرون متمادی ضامن سلامت فرآیند استنباط بودند. در فقه اسلامی، التزام به یک مذهب، کارکردی «کنترل‌گر» داشت و مرز بین فقیه متخصص و غیرمتخصص را حفظ می‌کرد. گفتمان وهابی با کم‌رنگ کردن این التزام نهادینه، اگرچه به ظاهر دعوت به بازگشت مستقیم به نصوص بود، اما در عمل زمینه را برای تکرر فتوای متعارض فراهم ساخت.

شروط اجتهاد در اندیشه وهابیت

وهابیان در آثار خود شروطی برای اجتهاد ذکر کرده‌اند، اما این شروط نسبت به شروطی که مذاهب اسلامی برای اجتهاد در نظر گرفته‌اند، بسیار ساده‌سازی شده‌اند. در ادامه، ابتدا «شروط حداقلی» و سپس «شروط تکمیلی» اجتهاد از نگاه وهابیت بیان می‌شود.

الف) شروط حداقلی

۱. شناخت مستقیم قرآن و حدیث

گرچه وهابیان به صراحت قائل به کفایت «صرف دسترسی به نصوص» برای اجتهاد نیستند، اما تأکید افراطی بر مراجعه مستقیم به کتاب و سنت، همراه با تقلیل شرایط اجتهاد به «توانایی ترجیح ادله»^۱، در عمل شبکه پیچیده علوم اجتهادی را نادیده می‌گیرد. این رویکرد، که البانی از آن به «اولویت حدیث صحیح بر هر چیز دیگر» یاد می‌کند^۲، ملکه اجتهادی را به مهارتی فردی و فاقد پشتوانه نهادی تقلیل می‌دهد.

۲. قدرت بر ترجیح میان ادله

یکی از محورهای کلیدی در الگوی اجتهادی وهابیت، توسعه دامنه شمول «اجتهاد ترجیحی» است. در حالی که مفهوم مجتهد مرجح در فقه اهل سنت به‌عنوان مجتهدانی تعریف می‌شد که در چارچوب یک مذهب خاص، به مقایسه و ترجیح اقوال می‌پرداختند، در گفتمان وهابی این صلاحیت به سطحی فراتر و در عین حال با شروطی ساده‌شده تعمیم یافته است. تأکید افرادی مانند بن‌عثمین بر این که «اگر طلبه‌ای توانایی

۱. بن‌عثمین، محمد، الأصول، ص ۹۲.

۲. البانی، محمد، صفة صلاة النبي، ص ۱۲.

نگاه کردن در ادله و ترجیح را داشت، تقلید برایش جایز نیست»^۱، هرچند در ظاهر بر ارجاع به دلیل تأکید دارد، اما در عمل به دلیل عدم تبیین معیارهای شفاف برای سنجش این «توانایی» به تقلیل این رتبه اجتهادی می‌انجامد.

پرسش بنیادین این است که این «قدرت» بر ترجیح، بر چه مبنای علمی و پس از گذراندن چه دوره‌ها و مهارت‌هایی حاصل می‌شود؟ آیا صرف «احساس توانایی» از سوی فرد کافی است؟ به نظر می‌رسد همین ابهام و حداقلی‌نگری در تعریف صلاحیت‌ها است که زمینه را برای جایگزینی «ترجیح شخصی» و ذهنی به جای «ترجیح ضابطه‌مند» بر اساس قواعد ریشه‌دار اصولی فراهم ساخته است.

۳. تمییز حدیث صحیح از ضعیف

یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های الگوی اجتهادی وهابیت، اعطای اولویتی بی‌چون‌وچرا به «حدیث صحیح» در فرآیند استنباط است.^۲ در این منظومه فکری، معیار «صحیح بودن سند» چنان وزن سنگینی می‌یابد که در مقام عمل، می‌تواند دیگر قواعد استنباط - از جمله توجه به مقاصد الشریعة، تحلیل علل احکام و حتی در مواردی ملاحظات قوی اصولی مانند تعادل بین نصوص متعارض - را تحت الشعاع قرار دهد. به عبارت دیگر، اگرچه وهابیان به صورت کلی منکر وجود و اهمیت قواعدی مانند ناسخ و منسوخ یا عام و خاص نیستند، اما در میدان‌نهایی صدور فتوا و ترجیح میان ادله، «حدیث صحیح السند» به‌عنوان معیار قطعی و فراتر از نقش عمل می‌کند. این غلبه کمی و کیفی حدیث‌گرایی، در نهایت به تقلیل فرآیند پیچیده اجتهاد به جست‌وجویی برای یافتن «حدیثی صحیح» در باب مسئله منجر شده است.

۴. عدم التزام به مذهب خاص (ویژگی رویکردی)

یکی از مؤلفه‌های کلیدی در منظومه فکری وهابیت که بر الگوی اجتهادی آن تأثیر مستقیم گذاشته، تأکید گفتمانی بر اولویت نص بر پیروی از مذاهب فقهی است. اگرچه

۱. «إذا كان الطالب عنده قدرة على النظر في الأدلة والترجيح، فليس له ان يقلد». (بن عثمان، محمد، الأصول، ص ۹۲؛ و ر.ک: أبوزید، بکر، حلیة طالب العلم، ص ۷۵؛ سعدی، عبدالرحمن، القواعد الحسان، ص ۱۲).

۲. ألبانی، محمد، صفة صلاة النبی، ص ۱۲؛ آل‌الشیخ، عبدالرحمن، فتح‌المجید، ص ۷۳؛ بن جبرین، عبدالله، التعلیقات الزکیة، ج ۱، ص ۸۸.

این به معنای نفی کامل شخصیت‌های مذهب حنبلی یا احکام فقهی آن از سوی همه عالمان وهابی نیست - و بسیاری از آنان در عمل حنبلی مذهب بوده‌اند - اما تأکید مکرر بر این که «واجب پیروی از دلیل است»^۱ در درازمدت موجب تضعیف مشروعیت مذهب به‌عنوان یک نهاد علمی دارای سازوکارهای نظارتی درونی شده است. هنگامی که مذهب به‌عنوان نهاد مسلط تنظیم‌کننده فرآیند اجتهاد تضعیف گردد، طبیعی است که سازه‌های کنترل کیفی آن - مانند لزوم اخذ اجازه از استاد، پابندی به قواعد رایج مذهب در ترجیح، و نقد هم‌تاهای متخصص - نیز کارایی خود را از دست می‌دهند. این روند، در نهایت به فردی‌تر شدن فرآیند استنباط و کاهش تاب‌آوری نظام فقهی در برابر فتاوی شاذ و غیرمتخصصانه می‌انجامد.

ب) شروط تکمیلی

اگرچه وهابیان شرایط اجتهاد را ساده‌سازی کرده‌اند، اما در برخی متون خود به شرایط دیگری نیز اشاره کرده‌اند؛ هرچند انسجام و الزامی بودن آن‌ها روشن نیست:

۱. شناخت زبان عربی

اگرچه بن‌عثمین - هم‌چون دیگر فقها - بر ضرورت آشنایی با لغت و نحو برای فهم نصوص پای می‌فشارد،^۲ اما شاهد یک فاصله‌گیری عملی از شروط سخت‌گیرانه اجتهاد سنتی در منظومه فکری وهابیت هستیم. این فاصله نه در انکار مطلق شرط، که در تعریف حداقلی از آن و ترویج عمومی همین سطح برای ورود به فرآیند استنباط است. شاهد این مدعا، توصیه‌های عملی عالمان این جریان است؛ مانند گفته بن‌فوزان که می‌گوید: «برای طالب علم کافی است مقداری از نحو و زبان بدانند تا نصوص را بفهمد، و لازم نیست به درجه نحویان و ادیبان برسد.»^۳ لجنة الدائمة نیز با قائل شدن به کفایت آشنایی ابتدایی، همین خط مشی را دنبال می‌کند.^۴

۱. «لیس اتباع المذاهب واجبا، انما الواجب اتباع ما قام علیه الدلیلی». (اللجنة الدائمة للإفتاء، فتاوی اللجنة، ج ۵، ص ۲۹).

۲. بن‌عثمین، محمد، شرح نظم الورقات، ص ۳۵.

۳. «یکفی لطالب العلم أن يعرف شيئا من النحو واللغة ليفهم النصوص ولا يحتاج أن يبلغ درجة النحاة والبلغاء». (فوزان، صالح، إعانة المستفيد، ج ۱، ص ۴۲).

۴. اللجنة الدائمة للإفتاء، فتاوی اللجنة، ج ۱۲، ص ۸۱.

نتیجه این نگاه، کم‌رنگ شدن مرز بین فهم عمومی و اجتهاد تخصصی است که به صورت طبیعی می‌تواند به تکرر آرای فردی فاقد پشتوانه علمی عمیق و در نهایت، تشتت در فتوا بینجامد.^۱

۲. آگاهی از قواعد اصولی پایه‌ای

اگرچه لجنة الدائمة به ضرورت شناخت قواعدی مانند عام و خاص و ناسخ و منسوخ برای مجتهد اشاره می‌کند،^۲ اما تعریف این جریان از حد کفایت در شناخت، با اجتهاد سنتی تفاوت دارد. در حالی که در مذاهب فقهی، تسلط بر این علوم شرط اجتهاد است، گفتمان وهابی با تأکید بر کفایت شناخت غیر عمیق، مرزهای این شرط را به شدت پایین می‌آورد. بن عثمان به صراحت می‌گوید: «برای طالب علم کافی است که جمله‌ای از این قواعد را بداند... و تعمق در آن شرط نیست.»^۳ موازی با این دیدگاه، صالح فوزان نیز نهایت دقت را لازم نمی‌داند و قدری که بتواند استنباط کند را کافی می‌شمارد.^۴

بنابراین، مسئله اصلی نه نفس وجود شرط، که تبدیل عدم تعمق از یک مرحله مقدماتی برای طلاب به یک ویژگی مطلوب و کافی برای مجتهد است، که این خود از مبانی تقلیل‌گرایانه در نظریه اجتهاد وهابی محسوب می‌شود.

۳. اطلاع از اجماع و اختلاف

در فتوای دیگری، کمیته دائمه آورده است که مجتهد باید بداند کجا اجماع منعقد شده و کجا اختلاف وجود دارد. اما این پرسش مهم پیش می‌آید که مراد از «اجماع» چیست؟ ظاهراً آن‌ها اجماع فقهای مذاهب را نمی‌پذیرند و به «اجماع سلف» یا «اجماع صحابه» بسنده می‌کنند؛ بن عثمان در شرح لمعة الاعتقاد اجماع معتبر را اجماع صحابه و تابعین می‌داند.^۵ این رویکرد دامنه اجماع را به شدت محدود می‌سازد.

۱. هر چند مباحثی درباره کفایت سطح مشخصی از دانش زبانی برای اجتهاد در برخی متون اصولی شیعه نیز یافت می‌شود، اما به نظر می‌رسد در گفتمان وهابی این شرط به حداقلی‌ترین سطح خود تقلیل یافته و به صورت یک گفتمان عمومی شده ترویج می‌گردد.

۲. همان، ج ۶، ص ۱۲۵.

۳. «یکفی لطالب العلم أن يعرف جملة من هذه القواعد ليفهم كلام اهل العلم والكتاب والسنة ولا يشترط فيه التعمق». (بن عثمان، محمد، شرح الأصول، ص ۲۴۵).

۴. فوزان، صالح، الأجوبة المفيدة، ص ۷۳.

۵. بن عثمان، محمد، شرح لمعة الاعتقاد، ص ۷۲.



۴. شناخت مقاصد شریعت (به صورت محدود)

در مواجهه با مقاصد شریعت، گفتمان وهابی رویکردی متفاوت با اجتهاد مقاصدی در پیش می‌گیرد. بن‌عثمین اگرچه بر ضرورت شناخت مجتهد از غایات شریعت صحه می‌گذارد، اما بلافاصله دامنه این شناخت را محدود می‌سازد و تصریح می‌کند: «مقاصد شرعی را به گونه‌ای می‌شناسد که فهم برایش ممکن شود و لازم نیست در این زمینه به مرحله استقصا و احاطه کامل برسد»^۱. بن‌فوزان نیز صرفاً به شناخت اجمالی مقاصد خمس (حفظ دین، نفس، مال، عقل و نسل) اکتفا می‌کند.^۲ این نگرش مبتنی بر کفایت شناخت کاربردی و غیرسیستماتیک، در تقابل با جریان اصلی اندیشه مقاصدگرا قرار دارد که مقاصد را محور نظام اجتهاد می‌داند. برای نمونه، شاطبی در الموافقات می‌نویسد: «مجتهد، مجتهد شمرده نمی‌شود مگر آنکه نگاهش در ادله، با مراعات مقاصد آنها باشد»^۳ همین نگاه بنیادین را می‌توان در تأکید غزالی بر مقاصد خمس به‌عنوان اساس فقه^۴ و نیز در تفسیر مقاصدی علامه طباطبایی مشاهده کرد.^۵

ویژگی‌های مشترک شروط اجتهاد در وهابیت

از مجموع مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که شروط اجتهاد در نگاه وهابیت سه ویژگی اصلی دارد:

۱. تقلیل‌گرایی در شرایط اجتهاد:

معیارهای سنتی «ملکه اجتهادی» - که در فقه اسلامی ضامن ائتمان استنباط است - به «توانایی ترجیح ادله» فروکاسته شده است. این تقلیل‌گرایی مرز بین «اتباع» (که برای غیرمجتهد جایز است) و «اجتهاد» را مخدوش می‌سازد. بن‌عثمین تصریح می‌کند: اگر طالب علم قدرت نظر بر ادله و ترجیح را داشته باشد، تقلید بر او جائز نیست.^۶ این در حالی است که در منظومه فقهی اسلامی، ترجیح ادله تنها یکی از مراحل اجتهاد است، نه معیار کفایت برای استقلال در استنباط.

۱. بن‌عثمین، محمد، القواعد المثلی فی صفات الله، ص ۳۲.

۲. فوزان، صالح، شرح الاصول الثلاثة، ص ۴۵.

۳. شاطبی، ابواسحاق، الموافقات، ج ۲، ص ۲۸۹.

۴. غزالی، محمد، المستصفی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۵، ص ۲۳۷.

۶. «إذا كان الطالب عنده قدرة على النظر في الأدلة والترجيح، فليس له أن يقلد». (بن‌عثمین، محمد، الأصول، ص ۹۲).



۲. تناقض بین مبانی فردمحور و ضرورت‌های نهادی:

و‌هائیت از نظر مبانی نظری، با محوریت بخشیدن به «اتباع فردی نص»، زمینه‌ساز فردی‌سازی اجتهاد است. اگرچه در سطح حکومتی، نهادهایی مانند «مجمع الفقه الاسلامی جده» و «هیئة کبار العلماء» ایجاد شده‌اند، اما این نهادها عموماً در خدمت تأیید همان خوانش فردمحور از نصوص هستند و نقش تنظیم‌گری مستقل را ایفا نمی‌کنند.

۳. اولویت‌دهی به ظاهر نصوص با رویکردی گزینشی نسبت به مقاصد:

محور اصلی اجتهاد در و‌هائیت، ظاهر قرآن و حدیث است و مقاصد شریعت عموماً در مرتبه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. این رویکرد در مواردی به نادیده گرفتن مقاصد کلان شریعت می‌انجامد؛ چنان‌که در مسئلهٔ تکفیر مسلمانان، مقاصدی چون «حفظ الدماء» و «عصمة الأموال» فدای فهم ظاهری از برخی نصوص می‌شود. از سوی دیگر، شاهد مواردی هستیم که در مسائل مستحدثه با استناد به مقاصد، از ظاهر نص عدول می‌کنند که نشان از عدم انسجام روشمند در برخورد با مقاصد شریعت دارد.

بنابراین، می‌توان دریافت که الگوی اجتهاد در اندیشه و‌هائیت، با شعار محوری «بازگشت مستقیم به نصوص و نفی تقلید»، در مقام اجرا با تقلیل معیارهای سنتی همراه شده است. اگرچه در متون نظری این جریان، به شروطی چون آشنایی با زبان عربی، قواعد اصولی پایه و آگاهی از اجماع اشاره شده، اما کم‌رنگ شدن جایگاه «ملکه اجتهادی» به‌عنوان یک صلاحیت نظام‌مند، نقطه تمایز اصلی این الگو با اجتهاد ضابطه‌مند است. این تقلیل‌گرایی روش‌شناختی، در کنار یک تنش ساختاری - بین نفی مرجعیت مذاهب از سویی و نیاز به یک چارچوب معیار برای تشخیص «اجماع» و «صلاحیت» از سوی دیگر - موجب شده است که شروط اجتهاد در این منظومه، از انسجام درونی لازم برخوردار نباشد. نتیجه این وضعیت، نه‌تنها ساده‌سازی شروط اجتهاد، بلکه شکل‌گیری نوعی بی‌ضابطگی روشمند است که در بخش بعدی، پیامدهای عینی آن در قالب تکرر فتاوی متعارض، گسترش فرهنگ تکفیر و ایزاری شدن دین بررسی خواهد شد.

نقد روش شناختی: تقلیل گرایی در شروط اجتهاد

الگوی اجتهادی وهابیت را می‌توان در سه محور اصلی مورد نقد قرار داد:

الف) نقد تقلیل معیارهای صلاحیت و کم‌رنگ شدن ضوابط عینی:

مسئله محوری در الگوی وهابی، نه صرف تقلیل «ملکه اجتهادی» - که شرط مجتهد مطلق است - بلکه تقلیل معیارهای تشخیص صلاحیت برای ترک تقلید و اقدام به استنباط مستقل است. در فقه اسلامی، حتی برای «مجتهد مرجح» نیز ضوابط روشنی برای تشخیص صلاحیت وجود داشت، اما در منظومه وهابی، این معیارها به «توانایی فهم ظاهر نص» و «ترجیح» - بدون ضابطه‌مندی عینی - تقلیل یافته است،^۱ بی‌آنکه معیار دقیقی برای «قدرت» و «ترجیح» ارائه شود. این تقلیل‌گرایی، زمینه‌ساز پدیده‌ای است که می‌توان آن را «توهم اجتهاد» نامید؛ یعنی فردی با دانشی محدود در حد فهم چند آیه و حدیث، خود را مجتهد مستقل و بی‌نیاز از میراث فقهی امت می‌پندارد. شاطبی (م ۷۹۰ق) به درستی تأکید می‌کند که مجتهد باید به «قواعد کلی شرعیة» مسلط باشد، نه صرفاً به «جزئیات ادله».^۲ این در حالی است که محمد بن عبدالوهاب شرط اجتهاد را صرفاً «معرفة ما جاء به الرسول» می‌داند.^۳ بدون اشاره به ابزارها و علوم پیچیده لازم برای این «معرفة». نتیجه این تقلیل‌گرایی، ظهور افرادی است که با اتکا به ظاهر چند آیه یا روایت، فتوا صادر می‌کنند. به‌عنوان نمونه، در فتوایی منسوب به برخی علمای نجدی در قرن چهاردهم، حتی مسئله‌ای ساده مانند حکم تلفن همراه دارای صدای موسیقی پیش‌فرض به‌عنوان مصداق «آلات لهو و حرام» اعلام شد.^۴ یا افراد فاقد دانش فقهی، تنها با استناد به یک یا دو روایت، حکم به تکفیر گروه‌های وسیعی از مسلمانان داده‌اند.^۵ این نمونه‌ها نشان می‌دهد که «توهم اجتهاد» چگونه به آشفتگی فقهی و سردرگمی عمومی انجامیده است.

۱. ر.ک: بن‌عثیمین، محمد، الأصول، ص ۹۲.

۲. شاطبی، ابواسحاق، الموافقات، ج ۴، ص ۸۷.

۳. علماء نجد الاعلام، الدرر السنیة، ج ۱، ص ۲۵۲.

۴. عباد، عبدالمحسن، شرح سنن ابي داود، ج ۲، ص ۳۷۵.

۵. قحطانی، محمد، الولاء والبراء فی الاسلام، ص ۲۳؛ عبدالرحمن، وکیل، هذه هي الصوفیة، ص ۵۸.

ب) نقد فردی سازی به مثابه تضعیف نهادهای علمی خودتنظیم گر:

مقصود از «فردی سازی» در اینجا، نه نفی مشورت به عنوان یک عمل اختیاری، بلکه فروپاشی چارچوب‌های نهادی خودتنظیم‌گری است که در مذاهب اسلامی، ضامن سلامت فرآیند استنباط بودند. همان‌گونه که در تحلیل شروط اجتهاد نشان داده شد، الگوی وهابی با تقلیل معیارهای صلاحیت به «توانایی ترجیح» فاقد ضابطه، و تضعیف مرجعیت مذاهب به عنوان نهادهای علمی تاریخی، در عمل آن شبکه نظارتی درون مذهبی را تضعیف نموده است. نتیجه، نه نفی مطلق مشورت، بلکه تبدیل آن به امری دلخواهی، غیرساختاری و فاقد مکانیزم‌های الزام‌آور برای کنترل کیفیت بوده است. این همان «غیاب التنظيم المؤسسی» است. پیامد این تضعیف نهادهای علمی مستقل و تقویت نهادهای حکومتی، آن است که دین به ابزار مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های خاص تبدیل می‌شود. برای نمونه، در دهه‌های اخیر فتاوی رسمی نهادهای وابسته در مسائلی چون جواز حضور نیروهای بیگانه در خاک عربستان در جریان جنگ خلیج فارس^۱، نشان داده است که چگونه اجتهاد فاقد پشتوانه نهادی مستقل می‌تواند به جای پاسخگویی به نیازهای امت، در خدمت تثبیت قدرت سیاسی قرار گیرد. چنین نمونه‌هایی آشکار می‌سازد که فردی‌سازی به معنای تضعیف نهادهای خودگردان علمی، نه تنها استقلال فتوا را مخدوش کرده، بلکه مکانیزم‌های نظارتی درونی امت را نیز تضعیف نموده و مجالی برای بهره‌گیری ابزاری از دین فراهم ساخته است.

ج) نقد ظاهرگرایی و تقلیل جایگاه مقاصد شریعت:

اگرچه متفکران وهابی به کلی منکر نقش مقاصد الشریعة نیستند و به شناخت اجمالی آن توصیه می‌کنند، اما در منظومه استنباطی آنان، «ظاهر نص» اولویتی مطلق و بی‌قید و شرط بر «مقاصد کلان شریعت» پیدا می‌کند. این رویکرد، عملاً مقاصد را از جایگاه یک «محور نظام‌مند استنباط» به سطح یک «ملاحظه فرعی و تبعی» تنزل می‌دهد. پیامد این نگاه، تهی شدن شریعت از روح عدالت، رحمت و مصلحت در مقام عمل و تبدیل آن به مجموعه‌ای از احکام خشک و گاه متعارض با همان مقاصد است.

۱. بن‌باز، عبدالعزیز، مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۷، ص ۴۲۲؛ اللجنة الدائمة للفتاوى، فتاوى اللجنة، ج ۲۳، ص ۹۸.

برای نمونه، قاعده مسلم «درء المفسد مقدم علی جلب المصالح» و اصل عظیم «عصمة الدماء والاعراض والاموال» که از مقاصد مسلم شریعت است،^۱ در فتاوی تکفیری صادر شده از سوی جریان‌های تندرو و وهابی نادیده گرفته می‌شود. در فقه اسلامی «حفظ الدین» و «حفظ النفس» از ضروریات پنج‌گانه هستند.^۲ با این حال، اجتهاد بی ضابطه و متکی بر ظاهر، با تکفیر مسلمانان بر اساس شبهات و بدون در نظرگیری شرایط، قیود و پیامدهای اجتماعی، مستقیماً به نقض این مقاصد کلان می‌پردازد.

۲-۴. پیامدهای فقهی و کلامی

الف) آشفتگی فقهی ناشی از فقدان چارچوب نظارتی: مسئله اصلی، صرف تعدد آراء - که در سایر مذاهب اسلامی به‌عنوان نمادی از پویایی فقه پذیرفته شده است - نیست، بلکه نوع، دامنه و علل این تعدد آراء است. نبود ضابطه‌ای روشن برای تشخیص صلاحیت مجتهد و ساده‌سازی شروط اجتهاد، منجر به شکل‌گیری اختلاف‌های بنیادین و فاقد پشتوانه استدلالی متقن در مسائل بسیار اساسی شده است. برای نمونه، در مسئله‌ای حیاتی مانند تکفیر مسلمانان، شاهد تقابل فتاوی هستند که به استناد ظاهر برخی نصوص و بدون در نظرگیری مقاصد شریعت (مانند عصمة الدماء)، گروه‌های وسیعی از مسلمانان را تکفیر می‌کنند، در مقابل فتاوی رسمی نهادهای دینی و وهابی که بر عدم تکفیر عام تأکید دارند. نمونه بارز دیگر، اختلاف در مشروعیت خروج مسلحانه بر حاکم مسلمان است؛ امری که برخی علمای وهابی آن را جایز شمرده‌اند،^۳ در حالی که فتوای رسمی مفتی عام عربستان آن را حرام و ممنوع اعلام کرده است.^۴ این‌گونه شکاف‌های عمیق و غیرقابل جمع در مسائل امنیتی - اجتماعی بسیار حساس - بدون وجود نهاد علمی فرافردی و مستقل برای فصل الخطاب - به سردرگمی عمومی، تضعیف اعتماد به نهاد دینی و در نهایت، مشروعیت‌بخشی به خشونت‌های فرقه‌ای می‌انجامد.

۱. نانینی، محمدحسین، تنبیه الأمة، ص ۸۴؛ اللجنة الدائمة للإفتاء، فتاوی اللجنة، ج ۲۳، ص ۴۳۷.

۲. غزالی، محمد، المستصفی، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳. عزام، عبدالله، الدفاع عن اراضی المسلمین، ص ۴۵.

۴. بن باز، عبدالعزیز، مجموع فتاوی ومقالات متنوعه، ج ۸، ص ۲۰۸-۲۰۳.

ب) توسعه و عادی‌سازی فرهنگ تکفیر: مهم‌ترین و خطرناک‌ترین پیامد اجتهاد بی‌ضابطه، توسعه فرهنگ تکفیر است. ساده‌سازی شرایط اجتهاد، موجب شد تا صدور فتاوی تکفیر از انحصار علمای بزرگ خارج شده و در دسترس هر طلبه‌ای قرار گیرد. برای مثال، تکفیر مسلمانان به دلیل توسل و شفاعت^۱ از مصادیق بارز این پیامد است. به این ترتیب، اجتهاد بی‌ضابطه وهابی نه تنها زمینه‌ساز تکفیر شد، بلکه با عادی‌سازی آن، بستری برای خشونت سازمان‌یافته و تفرقه در جهان اسلام فراهم آورد.

۳-۴. پیامدهای اجتماعی و سیاسی

الف) تفرقه افکنی و تخریب وحدت امت اسلامی

فتاوی متضاد و تکفیری وهابیت، عمیق‌ترین شکاف‌ها را در پیکره امت اسلام ایجاد کرده است. این فتاوا زمینه‌ساز خشونت‌های مذهبی در مناطق مختلف جهان اسلام شده‌اند؛ از جمله در پاکستان که درگیری‌های فرقه‌ای میان سنی و شیعه بارها بر مبنای فتاوی تکفیری شعله‌ور شده است، و در عراق پس از سقوط صدام که فتاوی برخی مفتیان وهابی علیه شیعیان بر شدت خشونت‌ها افزود. چنین روندی گفت‌وگوی منطقی بین مذاهب اسلامی را دشوار ساخته و بستر تفرقه‌ای عمیق میان مسلمانان ایجاد کرده است.

ب) مشروعیت بخشی به تکفیر و خشونت

اجتهاد بی‌ضابطه وهابی، مهم‌ترین پشتوانه ایدئولوژیک گروه‌های تکفیری مانند داعش بوده است. این گروه برای توجیه اعمال خشونت‌بار خود، به‌طور مستقیم به فتاوی علمای وهابی استناد می‌کنند.

ج) ابزار شدن دین برای اهداف سیاسی

فردی شدن اجتهاد و ضعف نهادهای مستقل علمی، در نهایت باعث شد نهادهای فتوایی وابسته به حکومت، مانند لجنة الدائمة در عربستان، به تنها مرجع مشروعیت بخش تبدیل شوند. این نهادها در موارد متعددی با صدور فتاوی هماهنگ با

۱. «من دعا الأموات أو استغاث بهم فقد أشرك شركاً أكبر، يخرج من الملة، سواء كان المدعو نبياً أو ولياً أو غيرهما». (بن‌عثیمین، محمد، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱، ش ۳۲۱).



سیاست‌های حاکمیت، دین را به ابزاری برای تثبیت قدرت سیاسی بدل کرده‌اند. برای نمونه، در جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱م)، فتوای رسمی به جواز حضور نیروهای بیگانه در خاک عربستان صادر شد،^۱ تا تصمیم حکومت رنگ شرعی بگیرد. همچنین، با فتوای «حرمت خروج بر حاکم»^۲ هرگونه اعتراض سیاسی و اجتماعی بر ضد حکومت، غیرشرعی معرفی شد. این وابستگی نهادی، استقلال علمی را از میان برده و اجتهاد را به ابزاری در خدمت سیاست تقلیل داده است.

جمع بندی

اجتهاد به‌عنوان محور پویایی فقه اسلامی، همواره در سنت شیعه و اهل سنت نیازمند احراز صلاحیتی مبتنی بر «ملکه اجتهادی» و تسلط بر شبکه‌ای از علوم شامل قرآن، سنت، اصول فقه، لغت، اجماع، ناسخ و منسوخ، و مقاصد شریعت بوده است. این چارچوب ضابطه‌مند، ضامن اتقان استنباط و پاسداری از وحدت امت در عین تکثر آرا بوده است. در مقابل، الگوی اجتهاد در اندیشه وهابیت، با شعار محوری «بازگشت مستقیم به نصوص» و نقد مطلق تقلید، در مقام عمل به «تقلیل معیارهای صلاحیت» گرایش یافته است. این تقلیل‌گرایی در شروط اجتهاد -که در تبدیل «ملکه اجتهادی» به «توانایی ترجیح» فردی و ترویج شناخت حداقلی از علوم ابزاری مانند زبان عربی و اصول فقه تبلور یافت- نه تنها مرزهای سنتی بین اتباع و اجتهاد را مخدوش کرده، بلکه به «فردی‌سازی فرآیند استنباط» و «کم‌رنگ شدن سازوکارهای نظارتی درون‌مذهبی» انجامیده است.

بررسی حاضر نشان داد که این الگوی تقلیل‌گرا، با وجود اشاره‌های نظری به برخی شرایط تکمیلی، فاقد انسجام درونی لازم برای صیانت از جایگاه اجتهاد است. این بی‌ضابطگی روش شناختی، پیامدهای عملی گسترده‌ای به همراه داشته است: نخست، شکل‌گیری «اختلاف‌های بنیادین و غیرقابل جمع» در مسائل حساسی مانند تکفیر و

۱. «قد أفتی جماعة من أهل العلم بجواز الاستعانة بالمشركين عند الحاجة، كما وقع ذلك في غزوة الأحزاب، فإن النبي ﷺ استعان بيهود بني قينقاع وغيرهم، فإذا دعت الحاجة إلى ذلك لدفع شر الأعداء جاز ذلك، والحاجة الآن قائمة في جلب الجيوش الغربية لدفع شر المعتدي». (بن‌باز، عبدالعزیز، مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۶، ص ۱۹۸).

۲. «الخروج على ولاة الأمر المسلمین لا يجوز، لما فيه من إثارة الفتنة وسفك الدماء، ولأن النبي ﷺ أمر بالصبر على جور الأئمة». (اللجنة الدائمة للفتاوى، فتاوی اللجنة، ج ۱۲، ص ۳۵).

خروج بر حاکم، که ریشه در فقدان چارچوب معیار برای تشخیص صلاحیت و نهاد فرافردی فصل الخطاب دارد. دوم، «عادی سازی فرهنگ تکفیر» و مشروعیت بخشیدن به خشونت از طریق فتاوی فردی که مقاصد کلان شریعت مانند «عصمة الدماء» را نادیده می گیرند. سوم، «ابزاری شدن دین» در خدمت اهداف سیاسی، به ویژه از طریق نهادهای فتوایی وابسته که استقلال علمی خود را در تبادل با قدرت حکومتی از دست داده اند.

این پژوهش بر این نتیجه تأکید می نهد که بحران های فکری و اجتماعی مرتبط با جریان های افراطی در جهان اسلام، تنها با بازگشت به «اجتهاد ضابطه مند» و «تجدید حیات نهادهای علمی خودمختار» قابل مدیریت است. پایبندی به معیارهای سخت گیرانه صلاحیت، می تواند اجتهاد را از ابزار تفرقه به سازوکاری سازنده برای پاسخگویی به چالش های معاصر تبدیل کند. بدون این بازنگری بنیادین، جهان اسلام همچنان در معرض تهدیداتی خواهد بود که نه تنها انسجام امت، بلکه اعتبار دین در عرصه عمومی را به مخاطره می اندازد.



فهرست منابع

* قرآن كريم

١. ابن تيميه، احمد، مجموع الفتاوى، بيروت: دار الوفاء، ٢٠٠٤م.
٢. ابن قدامه، عبدالله، المغنى، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٥ق.
٣. ابن قدامه، عبدالله، روضة الناظر وجنة المناظر في اصول الفقه، رياض: مكتبة الرشد، بي تا.
٤. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بيروت: دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
٥. أبوزيد، بكر بن عبدالله، حلية طالب العلم، رياض: دار العاصمة، ١٤١٦ق.
٦. آل الشيخ، عبدالرحمن، فتح المجيد شرح كتاب التوحيد، رياض: دار السلام، ١٤١٩ق.
٧. ألبانى، محمد ناصر الدين، صفة صلاة النبى، بيروت: مكتبة المعارف، ١٩٨٥م.
٨. آمدى، على، الإحكام في اصول الأحكام، تحقيق: عبدالرازق عويضة، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٦ق.
٩. انصارى، مرتضى، فرائد الاصول، قم: دفتر تبليغات اسلامى، ١٤١٥ق.
١٠. بن باز، عبدالعزيز، مجموع فتاوى ابن باز، رياض: دار القاسم، ١٤٢٠ق.
١١. بن باز، عبدالعزيز، مجموع فتاوى ومقالات متنوعة، رياض: دار المعرفة، ١٤٢١ق.
١٢. بن جبرين، عبدالله، التعليقات الزكية على العقيدة الواسطية، رياض: دار الوطن، ١٤١٦ق.
١٣. بن عثيمين، محمد، الأصول من علم الأصول، رياض: مكتبة العلم، ١٤٢٠ق.
١٤. بن عثيمين، محمد، القواعد المثلى فى صفات الله وأسمائه الحسنى، رياض: دار الثريا، ١٤١٥ق.
١٥. بن عثيمين، محمد، شرح الأصول من علم الأصول، رياض: دار الثريا، ١٤١٥ق.
١٦. بن عثيمين، محمد، شرح لمعة الاعتقاد، بي جا: مكتبة أضواء السلف، چاپ سوم، ١٤١٥ق.
١٧. بن عثيمين، محمد، شرح نظم الورقات فى أصول الفقه، رياض: مكتبة العلم، ١٤٢٠ق.
١٨. بن عثيمين، محمد، فتاوى نور على الدرب، قصيم: مؤسسة الشيخ، ١٤٣٤ق.
١٩. جوهرى، اسماعيل، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ چهارم، ١٤٠٧ق.
٢٠. جوينى، عبدالملك، البرهان فى أصول الفقه، تحقيق: عبدالكريم النملة، رياض: دار المدار الإسلامى، ١٤١٨ق.
٢١. حلى، جعفر، معارج الاصول، قم: مؤسسة آل البيت، بي تا.
٢٢. خراسانى، محمد كاظم، كفاية الاصول، قم: مؤسسة آل البيت، بي تا.
٢٣. خمينى، روح الله، الرسائل، قم: اسماعيليان، چاپ اول، ١٤١٠
٢٤. سحمان، سليمان، الهدية السنينة والتحفة الوهابية، حجاز: مطبعة ملك، ١٣٤٤ق.

٢٥. سعدى، عبدالرحمن، القواعد الحسان في تفسير القرآن، رياض: مكتبة الرشد، ١٤٢٣ق.
٢٦. سعدى، عبدالرحمن، القول السديد في مقاصد التوحيد، رياض: مكتبة الرشد، ١٤٢٣ق.
٢٧. شاطبي، ابواسحاق، الموافقات فى اصول الشريعة، تحقيق: مشهور بن حسن، رياض: دار ابن عفان، ١٩٩٧م.
٢٨. طباطبائي، محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٧ق.
٢٩. عباد، عبدالمحسن، التحذير من الاثار غير المشروعة، رياض: دار ابن الجوزي، ١٤٢٦ق.
٣٠. عباد، عبدالمحسن، شرح سنن أبي داود، رياض: دار ابن الجوزي، ١٤٢٥ق.
٣١. عبدالرحمن، وكيل، هذه هي الصوفية، مصر: دار الايمان، بي.تا.
٣٢. عزام، عبدالله، الدفاع عن اراضى المسلمين، باكستان: مركز عزام الاعلامي، بي.تا.
٣٣. علامه حلي، حسن، مبادئ الوصول إلى علم الأصول، قم: مؤسسة نشر اسلامي، ١٤١٢ق.
٣٤. علماء نجد الاعلام، الدرر السنينة في الأجوبة النجدية، تحقيق: ابن قاسم، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، ١٤١٧ق.
٣٥. غزالي، محمد، المستصفي من علم الاصول، تحقيق: محمد عبدالسلام، جده: مكتبة التجارة الكبرى، ١٩٩٧م.
٣٦. فوزان، صالح، إعانة المستفيد بشرح كتاب التوحيد، بي.جا: مؤسسة الرسالة، چاپ سوم، ١٤٢٣ق.
٣٧. فوزان، صالح، الأجوبة المفيدة عن أسئلة المناهج الجديدة، تحقيق: ابن عبد المقصود، رياض: دار العاصمة، ١٤٢٣ق.
٣٨. فوزان، صالح، شرح الأصول الثلاثة، رياض: دار العاصمة، ١٤٢٠ق.
٣٩. فيروزآبادي، مجدالدين، القاموس المحيط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ٢٠٠٥م.
٤٠. قحطاني، محمد، الولاء والبراء في الاسلام، مصر: الفتح للاعلام، ١٤١٧ق.
٤١. اللجنة الدائمة للإفتاء، فتاوى اللجنة الدائمة، رياض: الرئاسة العامة للبحوث والإفتاء، ١٤١٣ق.
٤٢. نائيني، محمدحسين، تنبيه الأمة وتنزيه الملة، تهران: مكتبة النور، ١٣٢٧ش.
٤٣. نووي، يحيى، المجموع شرح المهذب، بي.جا: دار الفكر، بي.تا.

